



دانش نیک مینش نیک

دانشگاه جهانی کوروش بزرگ و دانش سیاسی

کوششی در شناخت «صهیونیزم»

بخش یکم: از صهیون تا جدایی

در باره ی صهیونیزم تا کنون سخن بسیار گفته شده، ولی سُخَنِ درست گفته نشده و یا بسیار کم گفته شده است، بیشترین کسانی که در گزارش این آرمانشهر سیاسی رنج نوشتن را بر خود هموار کرده اند یا از هواداران صهیونیزم و یا از دشمنان آن بوده اند، از این رو آنچه که در این میانه رُخ پنهان کرده و از دیدها پنهان مانده است خود صهیونیزم است.

شناخت صهیونیزم بدون شناخت رویدادهای تاریخی، و کارنامه ی مردم یهود کاری است بس دشوار و گمراه کننده، از این رو جوینده ای که می خواهد بیخ و بُن صهیونیزم را بشناسد باید گوشه کنار تاریخ یهود و سرگذشت این مردم کوشنده را که ریشه در تاریخی بس کهن دارند ژرف بنگرد تا بتواند ایده ی صهیونیزم را آنگونه که هست دریابد.

صهیون نام کوهی است خُشک و آفتابگیر به بلندای 2300 متر از رویه ی دریا که در سرزمین اسرائیل بالا بر افراشته و شهر زیبای اورشلیم بر بلندای آن بنا گردیده است.

پیش از اینکه داود بتواند شهری بنام خود بر فراز صَهِیُون بنا کند مردمی بنام یبوسیان در آنجا زندگی می کردند.

پس از درگذشت موسی یکی از سران سپاه او بنام یوشع بن نون به جانشینی موسی برگزیده شد:

« و واقع شد بعد از وفات موسی خداوند یوشع بن نون را خطاب کرده گفت * موسی بنده من وفات یافته است پس الان برخیز و از این اردن عبور کن. تو و تمامی این قوم به زمینی که من به بنی اسرائیل میدهم * هر جاییکه کف پای شما گذارده شود بشما داده ام چنانکه بموسی گفتم * از صحرا و این اُلبان تا نهر بزرگ یعنی فُرات تمامی زمین حِتیان و تا دریای بزرگ بطرف مغرب آفتاب حدود شما خواهد بود. صحیفه یوشع باب اول آیه 1 تا 4

نخستین رو در رویی بنی اسرائیل با بومیان صَهِیُون که یبوسیان بودند در زمان فرمانروایی یوشع بن نون رخ داد. یبوسیان اگر چه با دیگر تبارهای کنعانی مانند آموریان و حِتیان و فرزیان و جویان همدست شده و بگزارش تورا { عدد ایشان مثل ریگ کنار دریا بود } با اینهمه از بنی اسرائیل که زیر فرمان یوشع بن نون به نبرد آمده بودند شکست خورده و گریختند. صحیفه یوشع باب یازدهم

یبوسیان اندک اندک با بنی یهودا { یکی از تبارهای دوازده گانه یهود } و بنی بنیامین { یکی دیگر از تبارهای یهود } سازگار شدند و در کنار آنها به زندگی خود ادامه دادند. صحیفه یوشع باب 15 آیه 8

پس از درگذشت شاول { نخستین پادشاه برگزیده ی بنی اسرائیل } داود که دوستدار یهوه و مرد جنگاوری بود از سوی مردم خود به پادشاهی برگزیده شد. یکی از نخستین کارهای داود پس از نشستن بر تخت پادشاهی این بود که « .. با مردانش باورشلیم بمقابله یبوسیان که ساکنان زمین بودند رفت و ایشان بداد متکلم شده گفتند باینجا داخل خواهی شد جز اینکه کوران و لنگان را بیرون کنی زیرا گمان بردند که داود باینجا داخل خواهد شد * و داود قلعه صَهِیُون را گرفت که همان شهر داود است .. داود در قلعه ساکن شد و آن را شهر داود نامید.. » . کتاب دوم سموئیل باب پنجم

در بخش های ادبی تورا که سرودهای داود و سخنان انبیاء را در بر می گیرند نزدیک به صد و پنجاه بار از صَهِیُون نام برده شده است، به چند نمونه نگاه می کنیم:

« .. ای خدا بحسب رحمت خود بر من رحم فرما... مرا از عصیانم شستشوده و از گناهانم طاهر کن.. پس حکمت را در باطن بمن بیاموز .. شادی و خرمی را بمن بشنوان، تا استخوانهایی که کوبیده ای بوجد آید .. روی خود را از گناهانم بپوشان و همه ی خطایای مرا محو کن .. مرا از حضور خود دور مینداز. خدایا دل شکسته و کوبیده را خوار

نخواهی شمرد * برضا مندی خود بر صَهِیُونَ احسان فرما و حِصار های اورشلیم را بنا
بنما مزامیر داود سرود 51

« اساس او در **کوههای مقدس** است * خداوند دروازه های صَهِیُونَ را دوست دارد،
بیشتر از جمیع مسکنهای یعقوب..». مزامیر داود سرود 87

« .. هَللویا خداوند را سرود تازه بسرایید و تسبیح او را در جماعت مقدسان * اسراییل در
آفریننده خود شادی کند و پسران صَهِیُونَ در پادشاه خویش وجد نمایند * نام او را با رقص
تسبیح بخوانند، با بربط و عود او را بسرایند * زیرا خداوند از قوم خویش رضا مندی
دارد.. مزامیر داود - سرود 149

« .. ای شما که دور هستید آنچه را که کرده ام بشنوید و ای شما که نزدیک می باشید
جَبْرُوت مرا بدانید * گناهکاران را که در صَهِیُونَ اند می ترسند و لرزه منافقان را گرفته
است..». کتاب اشعیا نبی باب 33 آیه 13

« .. در صَهِیُونَ کرنا بنوازید و در کوه مقدس من صدا بلند کنید. تمامی ساکنان زمین
بلرزند زیرا روز خداوند می آید و نزدیک است * روز تاریکی و ظلمت، روز ابرها و
ظُلْمَت غلیظ مثل فَجْر مُنْبَسِط بر **کوهها**، اُمّی عَظِیم و قوی که مانند آن از ازل نبوده و
بعد از این تا سالها و دهرهای بسیار نخواهد بود..». کتاب یوئیل نبی باب دوم

صَهِیُونَ بسیار بزرگتر از آن است که در **توراة** بگنجد، از این رو است که می بینیم با
همان بالای بلندش از **انجیل** سر برون می کشد تا سایه ی خود را بر کلیسا و بر **جهان**
مسیحیت نیز بگستراند: « .. بلکه تَقْرُب جُسته اید به **جَبَل صَهِیُونَ** و شهرِ خدایِ حَی یعنی
اورشلیم **سَمَوی** و جُنُود بیشماره از **مَحْفَل فرشتگان** * و **کلیسای نخست زادگانی** که در
آسمان مکتوبند و بخدای داورِ جمیع و به ارواح عادلان **مُکَمَّل**..». رساله بعبرانیان باب دوازدهم
آیه های 22 و 23

چنانچه دیده شد، نویسنده رساله به **عبرانیان** که کسی جز **پولوس رسول** نیست، کلیسای
مسیح را **صَهِیُونَ** می نامد. ما می دانیم که پولوس رسول یک یهودی بسیار پاییند به
فرهنگ و آیین و آرمان بنی اسراییل بود، از سوی دیگر او بنیاد گذار کلیسای مسیح هم
هست، چنین ستایشی از سوی چنین کسی جایگاه والای **صَهِیُونَ** را در فرهنگ و تاریخ
یهود نشان می دهد. به سخن دیگر می توان گفت که دو واژه ی **یهود** و **صَهِیُونَ** آنچنان
بهم وابسته و پیوسته اند که در بسیاری از زمینه ها این همان می شوند.

در شمال خاوری **صَهِیُونَ** کوه دیگری است بنام **موریا** که اگرچه نزدیک به سد متر از
صَهِیُونَ کوتاهتر است ولی در سرنوشت **صَهِیُونَ** دستی دراز دارد، این همان کوهی است
که: {خدا ابراهیم را امتحان کرده بدو گفت ای ابراهیم، عرض کرد لبیک * گفت اکنون

پسر خود را که یگانه ی تو است و او را دوست می داری یعنی **إِسْحَاق** را بر دار و بزمین **موریا** برو و او را آنجا در یکی از کوههایی که بتو نشان می دهم برای قربانی سوختنی بگذران.. { سفر پیدایش- باب بیست و دوم آیه های 1 و 2

انگیزه ی دیگری که **کوه موریا** را در تاریخ و فرهنگ یهود در جایگاه بسیار والایی نشانده این است که: {سلیمان شروع کرد به بنا نمودن خانه خدای خود در اورشلیم بر **کوه موریا**} کتاب دوم تواریخ ایام باب سوم آیه 1

بنای این خانه که در توراۀ { **هیكل** } در **چم** {پرستشگاه} نامیده می شود، در سال چهارم پادشاهی **سلیمان** { چهار صد و هشتاد سال پس از بیرون آمدن از مصر } آغاز گردید و بگزارش **توراۀ**: یک صد و هشتاد و سه هزار و شش صد تن در بنای آن کار کردند. سی هزار تن از آنان یهودی بودند که بنوبت، و در هر نوبت ده هزار تن از آنان **بدون دریافت دستمزد** برای بریدن درختان سرو به لبنان فرستاده می شدند، و یک صد و پنجاه و سه هزار و شش صد تن دیگر **کنعانیان** بودند که هفتاد هزار تن از آنان باربر- هشتاد هزار تن در کار بریدن چوب - و سه هزار و شش صد تن دیگر هم کارشناسان و کار ورزانی بودند که کارهای گوناگون ساختمانی را سرپرستی و اجرا می کردند. زیر بنای این خانه 60×20 و بلندایش 20 ذراع بود. { هر ذراع از آرنج تا سر انگشتان مرد است }. کتاب اول پادشاهان باب پنجم آیه های 13 تا 18 و باب ششم آیه دوم

« .. و اما داخل محراب طولش بیست ذراع و عرضش بیست ذراع و بلندیش بیست ذراع بود و آن را به زر خالص پوشانید و پیش روی محراب زنجیرهای طلا کشید و آن را به طلا پوشانید* و تمامی خانه را به طلا پوشانید* و در محراب دو کروی {فرشته} از چوب زیتون ساخت که قد هر یک از آنها ده ذراع بود* و از سر یک بال تا سر بال دیگر ده ذراع بود* و این کروبیان را به طلا پوشانید* و زمین خانه را از اندرون و بیرون به طلا پوشانید* بجهت در محراب دولنگه از چوب زیتون ساخت و بر آنها نقش های کروبیان و درختان خرما و بسته های گل کنده کاری کرد و همه را به طلا پوشانید.. کتاب اول پادشاهان باب ششم آیه های 20 تا 36

بنای این خانه که با دسترنج یک صد و هشتاد و سه هزار و شش صد تن از مردمی که در برابر دسترنج خود هیچ گونه دستمزدی دریافت نمی کردند، هفت سال بدر از کشید، و سرانجام { **خانه ی خدا** } نام گرفت و پرستشگاه یهودیان شد. ولی **سلیمان** به ساختن این خانه بسنده نکرد بلکه بر آن شد تا خانه ای با شکوه تر از **خانه ی خدا** برای خود بسازد، خانه ای که آن را { **جنگل لبنان** } نامید و رَشکی خانمانسوز در دل شاهان جهان برانگیخت:

« .. اما خانه خودش را سلیمان در مدت سیزده سال بنا نمود. و خانه جنگل را بنا نمود که طولش صد ذراع و عرضش پنجاه ذراع و بلندیش سی ذراع بود، و آن را بر چهارصَف تیرهای سرو آزاد بنا کرد و بر آن ستونها تیرهای سرو آزاد گذاشت... و برای دختر فرعون که بزنی گرفته بود خانه ای مثل این رواق ساخت.. همه این عمارات از سنگهای گرانبها ساخته شد..». کتاب اول پادشاهان - باب هفتم

از این گزارش دانسته می شود که سلیمان نه تنها خانه ی خود را با شکوهتر از خانه خدا ساخت، بلکه آن راهم از راه بیگاری گرفتن از مردم خود و از مردم کنعان بنا نمود.

سلیمان در آغاز کار، و در سالهای نخست پادشاهی، یک یهودی باورمند به آیین یهود و یهوه صابویت بود: « .. سلیمان خداوند را دوست داشته بفرايض پدر خود داود رفتار مینمود.. خداوند در خواب شب بر او ظاهر شد و گفت آنچه را که از من می خواهی طلب نما * سلیمان گفت تو با بنده ات پدرم داود هرگاه در حضور تو با راستی و عدالت، و قلب سلیم با تو رفتار مینمود احسان عظیم می نمودی .. و الان ای یهوه خدای من، بنده خود را بجای پدرم داود پادشاه ساختی * من طفلی صغیر هستم که خروج و دخول را نمی دانم.. پس به بنده ی خود دل فهیم عطا فرما تا قوم ترا داوری نمایم و در میان نیک و بد تمیز کنم، زیرا کیست که این قوم عظیم ترا داوری تواند نمود... پس خدا ویرا گفت: چونکه این چیز را خواستی و طول ایام برای خویشتن نطلبیدی و دولت برای خود درخواست نکردی و جان دشمنانت را نطلبیدی، بلکه بجهت خود حکمت خواستی تا انصاف را بفهمی * اینک بر حسب کلام تو کردم، و اینک دل حکیم و فهم بتو دادم بطوریکه پیش از تو مثل تویی نبوده است و بعد از تو کسی مثل تو نخواهد برخاست.. کتاب اول پادشاهان آیه های 3 تا 12

ولی دیری نپایید که سلیمان پی بُرد که حکمت هم گره از کار او باز نمی کند، پس به نکوهش روزگار نشست که : « .. همه چیز باطل است * انسان را از مشقتش که زیر آسمان می کشد چه منفعت است * .. همه چیز پُر از خستگی است که انسان آن را بیان نتواند کرد.. من که در اسرائیل پادشاه بودم و دل خود را بر آن نهادم که در هر چیزیکه زیر آسمان کرده می شود با حکمت تفحص و تجسس نمایم، این مشقت سخت است که خدا به بنی آدم داده است که به آن زحمت بکشد * و تمای کارهای را که زیر آسمان کرده می شود دیدم که اینک همه آنها بطالت و در پی باد زحمت کشیدن است * کج را راست نتوان کرد و ناقص را بشمار نتوان آورد * در دل خود تفکر نموده گفتم: من حکمت را بغایت افزودم بیشتر از همگانی که قبل از من بر اورشلیم بودند و دل من حکمت و معرفت را بسیار دریافت نمود * و دل خود را بدانستن حکمت و دانستن حماقت و جهالت مشغول ساختم، پس فهمیدم که این نیز در پی باد زحمت کشیدن است * زیرا در کثرت حکمت کثرت غم است و هر که علم را بیفزاید حزن را می افزاید.. کتاب جامعه باب اول باب اول

در پی این دریافت حکیمانه!! هم به **یهوه صبايوت** پشت کرد و هم از **حکمت** روی گرداند، و به پیروی از زنان خود به **بُت پرستی** روی آورد، و زمینه را برای گرفتاریهای بزرگ مردمش فراهم کرد: « و **سلیمان** پادشاه، **سُولی** دختر فرعون، و زنان غریب بسیاری را از موآبیان و **عَمُونیان** و **آدومیان** و **صیدونیان** و **حِثیان** دوست می داشت* از **امتهایی که خداوند در باره ی ایشان بنی اسرائیل را فرموده بود که شما بایشان در نیاید و ایشان به شما در نیایند مبادا دل شما را به پیروی از خدایان خود مایل گردانند.** و **سُلیمان** با اینها به **مُحبت مُلصَق شد*** و او را **هفتصد زن** با نو { زن آزاد} و **سیصد مُتَعَه** { زنی که برای بهره برداری جنسی برای کوتاه زمانی به شبستان برده می شود} بود و زنانش دل او را بگردانیدند* و در وقت **پیری سلیمان** واقع شد که زنانش دل او را به پیروی **خدایان غریب** مایل ساختند و دل او مثل دل پدرش **داود** با خدایش کامل نبود. پس **سُلیمان** در عقب **عَشْتُورَت** خدای **صیدونیان** و در عقب **مَلِكُوم رِجِس** {پلیدی- گناه- کار بد} **عَمُونیان** رفت* و **سُلیمان** در نظر خداوند شرارت و رزیده مثل پدر خود **داود** خداوند را پیروی کامل ننمود* **آنگاه سُلیمان** در کوهی که روبروی **اورشلیم** است مکانی بلند بجهت **كُمُوش** که **رِجِس** {پلیدی} موآبیان است و بجهت **مُولِك رِجِس** بنی **عَمُون** بنا کرد* و همچنین بجهت همه زنان غریب خود که برای خدایان خود بخور میسوزانیدند و قربانیها می گذرانیدند عمل نمود... کتاب اول پادشاهان باب یازدهم

در اینجا بایسته است که نگاهی شتاب آلود به **مُولِك**، **بُت** بزرگ **بنی عمون** داشته باشیم تا ژرفای زشتکاریهای **سُلیمان** را دریابیم.

مُولِك که گاه **مَلِكُوم** هم خوانده شده است، تندیس بزرگی ساخته شده از مس بود که پیکرش را همانند پیکر آدم و سرش را همانند سر گاو می ساختند، تاجی بر آن سر گاو گونه می نهادند، و بگونه ای می نشانددش که انگاری کسی را در آغوش گرفته است. از دریچه ای که در پشت سر داشت آتشی بزرگ در شکمش می افروختند و هنگامی که آن پیکر هراس آور از گرمای درون سرخ می شد، کودکان خود را برهنه کرده و یکی پس از دیگری در آغوش او می انداختند، و برای اینکه فریادهای جگر خراش کودکان بیگناه خود را نشنوند، تبیره می نواختند و **هَلَهله** می کردند. شوربختانه در زمان **سُلیمان** برخی از **یهودیان** نیز از این آیین زشت پیروی کردند و **خشم انبیاء یهود** را برانگیختند: « .. اما شما ای پسران ساجره و اولادِ فاسِق و زانیه، باینجا نزدیک آیید* بر که تمسخر می کنید؟ و بر که دهان خود را باز می کنید و زبانرا دراز می نمایید؟* آیا شما اولاد عصیان، و ذریت کذب نیستید که در میان بلوطها و زیر هر درخت سبز، خویشتن را بحرارت می آورید و اطفال را در وادی ها زیر شکاف صخره ها **ذبح مینمایید***. اشعیاء نبی باب پنجاه و هفت

«.. ای پسر انسان، اورشلیم را از رجاساتش {پلیدیهایش} آگاه ساز و بگو خداوند یهوه می گوید: من ترا به آب غسل داده از خونت ظاهر ساختم.. ترا به روغن تدهین کردم .. و ترا به قلابدوزی ملبس ساختم و نعلین پوست خزیبایت کردم و بکتان نازک آراسته و به ابریشم پیراسته ساختم.. گوشواره ها در گوشت و تاج جمالی بر سرت گذاشتم، و آوازه تو بسبب زیباییت در میان امتها شایع شد، زیرا خداوند یهوه می گوید: که آن زیبایی از جمال من که بر تو نهاده بودم کامل شد* اما تو زیبایی خود توکل نمودی .. و پسران و دخترانت را که برای من زاییده بودی گرفته بجهت خوراک ایشان ذبح نمودی.. کتاب حزقیال نبی باب شانزدهم

شک نیست که سلیمان در گسترش چنین آیین ننگینی در میان مردم خود دستی دراز داشته است از اینرو: «.. خشم خداوند بر سلیمان افروخته شد از آن جهت که دلش از یهوه خدای اسرائیل منحرف گشت.. اول پادشاهان- باب یازده آیه 9

سلیمان بر آن بود که با شتاب هر چه بیشتر مردم خود را از زندگی شبانی و کشاورزی به گامه ی فناوری و کارورزی برساند، برای دستیابی به چنین آرمانی بازهای بسیار سنگین بر دوش مردم خود گذاشت، ولی پس از بیست سال که کار ساختمان خانه ی خدا { و خانه ی با شکوهتر خودش} پایان رسید گروهی بزرگ از پیشه وران و کار ورزان پدید آمدند که چون کاری برای آنان نبود مایه ی تنش های بسیار بدهنچار سیاسی در میان بنی اسرائیل گردیدند.

در همین جا شایسته ی یاد آوری است که در آن زمان اسرائیل یکی از کانونهای بزرگ بازرگانی در خاور میانه بشمار می رفت و دارایی کلانی که از این راه بهره ی بازرگانان می شد، گودالی را که میان توانمندان و تهیدستان پدید آمده بود هر روز فراخ تر و ژرفتر می نمود، به سخن دیگر هر اندازه که بر شمار کاخ های با شکوه افزوده می شد، کوخ ها و آلونک های بیشتری در شهر و روستا دامن می گستراندند و کشور را به سرآشویی مرگ نزدیک می کردند. بهره کشی از مردم، و ربا خواری، آیین پذیرفته شده ای بود که میان زمینداران بزرگ و بازرگانان و ربا خوارانی که پیرامون خانه ی خدا خوان گسترده بودند جریان داشت و دامنه ی این زشتکاریها تا بدانجا گسترده شد که به گفته ی عاموس نبی: «.. مرد عادل را به نقره، و مسکین را به زوج نعلین فروختند!» و به غبار زمین که بر سر مسکینان است حرص دارند، و راه حلیمان را منحرف میسازند!..» عاموس نبی باب دوم آیه های 6 و 7

سر انجام آنکه می گفت: «.. من در دل خود گفتم: الان بیا تا ترا بعیش و عسرت بیازمایم.. در دل خود غور کردم که بدن خود را با شراب پرورم.. کارهای عظیم برای خود کردم، و خانه ها برای خود ساختم و تاکستانها بجهت خود غرس نمودم* باغها و فردوسها بجهت خود ساختم و در آنها هر گونه درخت میوه دار غرس نمودم* حوضهای آب برای خود ساختم تا درختستانیرا که در آن درختان بزرگ می رویند آبیاری نمایم*

غلامان و کنیزان خریدم و خانه زادان بسیار داشتم، و مرا بیشتر از همه کسانی که پیش از من در اورشلیم بودند اموال از رَمه و گله بود* نقره و طلا و اموال خاصه پادشاهان نیز برای خود گرد آوردم* و مُغنیان و مُغنیایه {آوازه خوانان و خنیاگران مرد و زن} و لذات بنی آدم {خوشبهای مردانه} یعنی بانو و بانوان بسیار برای خود گرفتم، پس بزرگ شدم و بر تمامی کسانی که پیش از من در اورشلیم بودند برتری یافتم* و هر چه چشمانم آرزومی کرد از آنها دریغ نداشتم، و دل خود را از هیچ خوشی باز نداشتم زیرا دلم در هر محنت شادی می نمود* پس بتامی کارهایی که دستهایم کرده بود و به مَشقتی که در عمل نمودن کشیده بودم نگریدم: **و دیدم که تمامی آن بیهوده و در پی باد دویدن بود و در زیر آفتاب هیچ منفعت نبود..** کتاب جامعه - باب دوم

پادشاه توانندی که می بایست درفش آرمانهای ملت خود را بردوش کشد، آنچه را که بزور تازیانه ها از دسترنج مردم فراهم آورده بود برجای گذاشت و چشم از جهان فرو بست، و بدین ترتیب دفتر زندگانی یکی از توانمندترین مردان جهان باستان که نامی بزرگ در نامه های دینی یهودیان و مسیحیان و مسلمانان برجا گذاشت بسته شد.

سلیمان نزدیک به هزار سال پیش از عیسا زاده شد، در سال 970 پیش از عیسا بر کرسی پادشاهی نشست و در سال 925 و بگفته ای 928 رخت از جهان برکشید، و کوله بار سنگینی از رنج برای مردم خود برجا گذاشت.

پس از سلیمان، یکی از پسرانش بنام رَحُبَعَام بر کرسی پادشاهی اسرائیل فراز آمد «... آنگاه تمامی جماعت اسرائیل آمدند و به رَحُبَعَام عرض کرده گفتند* پدر تو یوغ ما را سخت ساخت {باژهای سنگین از ما گرفت و بس بسیاران را سالها به بیگاری کشید تا برای خود و برای خدا خانه های آنچنانی بسازد} اما تو الان بندگی سخت و یوغ سنگین را که پدرت بر ما نهاد سبک ساز، و ما ترا خدمت خواهیم نمود* ...

رَحُبَعَام سه روز زمان خواست تا پاسخی شایسته فراهم آورد. در این سه روز با خردمندان و جهان دیدگان به رایزنی نشست و آنان او را اندرزی خرد پذیر دادند که: «.. اگر امروز این قوم را بنده شوی و ایشان را خدمت نموده و سخنان نیکو بایشان گویی همانا ترا همیشه بنده و خدمتگزار خواهند بود..».

ولی رَحُبَعَام که کمترین بویی از خرد و جوانمردی نبرده بود، بجای اینکه اندرز پیران جهان دیده را بکارگیرد، با تنی چند از دوستان جوان و خرید باخته ی خود به رایزنی نشست، و آنان او را به درشتخویی برانگیختند تا آنجا که در روز سوم به بزرگان بنی اسرائیل گفت: «.. پدرم یوغ شما را سنگین کرده بود اما من یوغ شما را زیاده خواهم کرد. پدرم شما را به تازیانه ها تنبیه می نمود اما من شما را به عقربها تنبیه خواهم نمود.. اول پادشاهان باب دوازدهم

این پاسخ نابخردانه از سوی این جوان ناپاک دل، انگیزه‌ی فروپویی و تباهی آن مردم کوشنده را که ریشه در ژرفای تاریخ داشتند فراهم آورد: « .. چون تمامی اسراییل دیدند که پادشاه ایشان را اجابت نکرد، آنگاه قوم پادشاه را جواب داده گفتند: ما را در داود چه حصّه ای است { ما از خاندان داود چه بهره برده ایم} پس به خیمه های خود رفتند...

رَحْبَعَام که نمی دانست که با خود و با مردم خود چه می کند، بکینه توزی بر خاست و یکی از مردان گردنکش بنام اَدورام را که فرمانده ی باژگیران بود فرستاد تا نخستین باژ را بزور تازیانه ها و گزدمها از مردم بستاند، ولی مردم که جانشان بلب رسیده بود همزور شدند و در یورش مرگبار آن مرد گردنکش باژگیر را در زیررگباری از سنگهای ریزو درشت کُشتند.

شاه جوان که از خیزابه های خشم مردم به هراس افتاده بود آسیمه سر سوار بر ارابه می شود و به درون کاخ پادشاهی پناه می برد. شاید بتوان این واکنش خشمگانه ی فرزندان اسراییل را نخستین خیزش جانانه ی مردم در برابر زشتکاریهای یک فرمانروای ستم پیشه بشمار آورد. در تاریخ اسراییل بسیار پدیده ها هستند که برای نخستین بار در تاریخ جهان رخ نشان داده و پویش تاریخ را دگرگون کرده اند، دور نیست که این خیزش مردم نیز یکی از همان نخستین ها باشد، ولی هرچه بود، سر آغاز فرو پویی مردم اسراییل، و فروپاشی خاندان داود بود. این مردمی که فرستاده ی رَحْبَعَام را به سنگسار کُشتند، همان مردمی بودند که نیاکانشان، نیای رَحْبَعَام را که داود بود، با بهترین شادباشها برکری پادشاهی نشانند و همراه با بهترین خُجسته بادها سر بفرمانش نهادند. ولی آن بادهای ویرانگری را که سُلیمان کاشته بود اینک پسرش رَحْبَعَام می بایست درو می کرد..

در اینجا با یکی دیگر از چهره ی های زشت تاریخ یهود بنام یَرُبَعَام آشنا می شویم. یَرُبَعَام مرد جنگی و کار آزموده ای بود که در زمان پادشاهی سُلیمان به سرپرستی کارگران یهودی که از تبار افراییم {یکی از دوازده تبار خاندان بنی اسراییل} بودند برگزیده شد، او بزودی دریافت که پادشاهی خاندان داود در پی زشتکاریهای سُلیمان پایدار نخواهد ماند، پس به اندیشه پادشاهی افتاد، سُلیمان این بدانست و در پی کُشتن او برآمد، یَرُبَعَام به مصر گریخت و تا زمان مرگ سُلیمان در آنجا بماند. هنگامیکه آوازه ی درگذشت سلیمان بشنید، با شتاب به اسراییل برگشت و در شکیم خانه گرفت « .. و چون تمامی اسراییل شنیدند که یَرُبَعَام مراجعت کرده است او را بر تمام اسراییل پادشاه ساختند و غیر از سبط یهودا کسی خاندان داود را پیروی نکرد.»

« .. و چون رَحْبَعَام به اورشلیم رسید تمامی خاندان یهودا و سَبَط بنیامین یعنی صد و هشتاد هزار نفر برگزیده جنگ آزموده را جمع کرد تا با خاندان اسراییل مُقاتله نموده سلطنت را به رَحْبَعَام بن سلیمان برگردانند* .. »

در این میان یکی از انبیاء یهود بنام **بَرشَمَعیا** که خواهان جنگ میان برادران نبود، در برابر آن جنگاوران بالا برافراشت و بانگ برآورد که: «.. خداوند چنین می گوید: مروید! و با برادران خود بنی اسرائیل جنگ ننمایید، هر کس بخانه ی خود برگردد زیرا که این امر از جانب خداوند شده است.. و ایشان کلام خداوند را شنیدند و برگشته موافق فرمان خدا رفتار نمودند*».. اول پادشاهان باب دوازدهم

بدین ترتیب، آن گردباد ویرانگری که در پی زشتکاریهای **سُلیمان** و پسرش **رَحُبعام** پدید آمده بودند، کشوریکپارچه ای را که آرمانشهر یک ملت تاریخی بود به دو بخش ستیزنده با یکدیگر پاره کرد، ده تبار از دوازده تبار بنی اسرائیل که **یَرُبعام** را به پادشاهی برگزیده بودند در بخش شمالی، کشوری جدا سر بنیاد گذاشتند و همان نام تاریخی «**اسرائیل**» را برای کشور خود نگهداشتند و شهر زیبا و باستانی **شکیم** را که در 23 مایلی **اورشلیم** بود پایتخت کشور خود کردند. شهری که در نوشته های تاریخی گاهی **سامره** و امروزه **نابلس** نامیده می شود.

بخش نیمروزی { = جنوبی } که زیر فرمانروایی **رَحُبعام** مانده بود، چون تنها خاندان **یهودا** و **بنیامین** در آن مانده بودند **کشور یهودا** نام گرفت و **اورشلیم** که پیشتر پایتخت همه ی آن سرزمین باستانی بود، اینک پایتخت این کشور کوچک و نو بنیاد شد.

بدین ترتیب آن سرزمین باستانی که آرمانشهر **ابراهیم** و **اسحاق** و **یعقوب** و **موسی** بود، به دو بخش ستیزنده پاره گردید. این پاره گی که **تئش** های مرگباری را در پی آورد، آغاز **فروپویی بنی اسرائیل**، و **روزگار بد** هنجاری بود که بیش از دو هزار سال بدرازا کشید.

پایان بخش یکم

خداوند جان و خرد نگهدار ایران باد

هومر ابرامیان